

معضلی به نام دستشویی زندان

۸ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۴:۱۱

احمد احمد در خاطرات خود می گوید: ناگهان دیدم تمام سلول‌ها شروع به کوبیدن در سلول‌ها کرده و یک صدا همدردی می کردند. صدای تاق، تاق درها و هفده، هفده... زندانی‌ها بیشتر شبیه به یک شورش بود

احمد احمد در سال ۱۳۱۸ در روستای ایرین از توابع استان تهران به دنیا آمد. هنوز دیپلم خود را نگرفته بود که در یک تظاهرات اعتراض آمیز علیه آموزش و پرورش دستگیر و زندانی گردید. احمد با شرکت در کنکور تربیت معلم و قبولی در آن، وارد حرفه معلمی می شود.

وی در سال ۱۳۴۱ وارد انجمن حجثیه شده و به فعالیت در جهت برنامه‌های این انجمن در مبارزه با بهایی‌گری می پردازد و همزمان، با تنی چند از دوستان خویش فعالیت را در مقابله با تبلیغات یک جریان مسیحی به نام «ادونتیستهای روز هفتم» آغاز می کند، اما به دنبال ملاقات با حضرت امام (ره) و توصیه ایشان مبنی بر ضرورت مقابله با اصل فساد، از این گونه فعالیتها فاصله می گیرد.

احمد در اواخر سال ۱۳۴۳ به حزب ملل اسلامی می پیوندد و پس از دستگیری، به ۴ سال زندان محکوم می گردد. وی در آبان ماه ۱۳۴۶ از زندان آزاد می شود و بلافاصله به همراه عباس آقازمانی (ابوشریف) و علیرضا سپاسی آشتیانی اقدام به تشکیل گروه حزب الله می کند.

احمد در مهرماه ۱۳۴۷ به خدمت سربازی اعزام می شود و پس از ترخیص از آن در سال ۱۳۴۹ مجدداً فعالیت در گروه حزب الله را ادامه می دهد که منجر به دستگیری و حبس وی در تیر ماه ۱۳۵۰ می شود. وی در خرداد ۱۳۵۲ از زندان آزاد می شود و در مهرماه همان سال با فاطمه فرتوک زاده ازدواج می کند. احمد و همسرش در اواخر سال ۱۳۵۲ وارد سازمان مجاهدین می شوند و از اواسط سال ۱۳۵۳ زندگی مخفی خود را در یک خانه تیمی آغاز می کنند. احمد در خلال فعالیت در این سازمان به سبب انحرافات ایدئولوژیک کادر رهبری آن و گرایش آنها به سمت مارکسیسم بتدریج از آن فاصله می گیرد، اما همسرش به دلیل همنوایی با روند ایدئولوژیک و سیاسی سازمان همچنان به فعالیت در آن ادامه می دهد.

احمد در آبان ۱۳۵۴ به کلی از سازمان جدا می شود و به جمع فعالان و مبارزان اسلامی از جمله شهید سیدعلی اندرزگو

می‌پیوندد. وی در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ طی یک درگیری با ساواک، مورد اصابت چندین گلوله قرار می‌گیرد و به بیمارستان منتقل می‌شود. یک سال بعد، یعنی در اردیبهشت ۵۶، در حالی که عوارض ناشی از اصابت گلوله و نیز شکنجه‌های شدید در طول دوره‌های مختلف حبس را با خود به همراه دارد، از زندان آزاد می‌شود. با آغاز نهضت انقلابی مردم به رهبری امام خمینی، احمد نیز در این مسیر گام می‌نهد و تا پیروزی انقلاب اسلامی به فعالیت خود ادامه می‌دهد. پس از پیروزی انقلاب منافقین به واسطه کینه و عداوتی که با وی داشتند منزلش را به آتش می‌کشند. احمد در دوران بعد از انقلاب مدتی به عنوان مسئول دبیرخانه کمیته مرکزی مستقر در مجلس شورای اسلامی و نیز مسئول روابط عمومی زندان اوین انجام وظیفه کرد و سپس با حضور در آموزش و پرورش به تربیت نیروهای مؤمن و انقلابی پرداخت.

آنچه می‌خوانید خاطره ای است از این مبارز انقلابی که می‌گوید:

*روزی پس از خوردن سحری احساس دل درد شدیدی کردم. می‌بایست به دستشویی می‌رفتم. ولی به خاطر مقررات داخل زندان باید تا ساعت مقرر صبر می‌کردم. دقایقی منتظر شدم اما تاب و تحملم به سر رسید. شروع کردم به زدن در.

نگهبان گفت: بی‌خود در نزن، اگر وقتش باشد خودمان در را باز می‌کنیم. نیم ساعت گذشت و من دایم این پا و آن پا می‌کردم و با دست شکمم را گرفته بودم. بی‌اختیار با ضربات سنگین مشت و لگد به در کوفتم. بی‌فایده بود. فریاد زدم. من اسهال دارم. نگهبان گفت: «... شده خفه شو و گرنه خودم خفه‌ات می‌کنم.»

گفتم: «هرکاری می‌خواهی بکن من دیگر طاقت ندارم. مریضم، اسهال دارم»

دیگر بریده بودم و با صدای ضعیفی داد زدم «هفده، هفده...»

ناگهان دیدم تمام سلول‌ها شروع به کوبیدن در سلول‌ها کرده و یک صدا همدردی می‌کردند. صدای تاق، تاق... درها و هفده، هفده... زندانی‌ها بیشتر شبیه به یک شورش بود.

زندانبان احساس خطر کرد و سریع و با ترس آمد در سلول را به رویم گشود. من دویدم چطوری؟ و با چه سرعتی؟ گفتمی نیست. درد امانم را بریده بود عرق از سر و رویم می‌ریخت تا در دستشویی را باز کردم آنچه نباید بشود شد. تمام لباس، کف توالت آلوده شد. پس از آن حادثه و سر و صدا هر وقت نگهبان را صدا می‌زدم با شتاب می‌آمد و در را می‌گشود.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/27041/زندان-دستشويپ-نام-معضلي>